

متن پرسش

جمهوری اسلامی و طوفان نیست انگاری. سلام خدمت استاد طاهرزاده بزرگوار: (این نوشته صرفا درد و دلی است و شاید دلنوشته ای باشد.) با نگاه به پرسش و پاسخ «تقدس جمهوریت با نظر به تاریخ قدسی فردا»، نکته ای ذهن من را درگیر کرد. زمانی ما به دور دست اشاره می کنیم که عزم و همتی برای پیمودن مسیر نداریم. همان طور که می دانید در یونان که مسئله ی جمهوری مطرح شد نسبت میان انسان ها یک نسبت وجودی بود نه مانند امروز که جمهوری تبدیل انسان عددی برای درصدها در رای گیری است. همان زمانی که حضور تاریخی انسان یونانی را داریم زمان پریشان احوالی عالم یونانی نیز هست یا اگر به صدر اسلام نگاه کنیم این پریشانی را در حکومت امیرالمومنین هم می بینیم اما این تاریخ، تاریخ ظهور مالک اشترها و میثم تمارهاست و شاید عاشورا را بتوان در ادامه ی همین احوال دید. حضور انسان ها آن پریشان احوالی را هم دارد. آنچه که من دارم احساس می کنم بی معنی شدن حضورم در انتخابات است. من در حرم جمهوری اسلامی، احساس نمی کنم وارد حرم شدم نسبتم، نسبت زائر و حرم نیست. خود حرم دارد معنای حرم بودن را از دست می دهد. اتفاقی که امروز در حال وقوع است اینکه قرار است من به یک عدد برای آمار مشارکت بالای پنجاه درصد تبدیل بشوم تا عده ای بتوانند تصمیماتی را که من در آنها حاضر نیستم با سلطه گری بیشتر برای من بگیرند. اگر این نیست انگاری نیست، پس چیست؟ همین نظارت استصوابی، یک نظارت محتوازده است انسان ها را در چارچوب محتوایی می سنجند مثل یک کالا. به طور مثال ارشاد مدتی به فیلم هایی مثل آژانس شیشه ای یا آدم برفی مجوز نمی داد چون از نظر محتوایی با ارزشها نمی خواند درحالی که از نظر فرم، زبان انقلاب بود. زمانی که این نوع نظارت و نگاه محتوا زده حاکم شود بعد از مدتی فرمی شکل نمی گیرد. نظارت استصوابی امکان ظهور فرم سیاست در معنای عرفی آن را هم نمی دهد چه برسد به معنای اصیلش. این نوع نظارت زبان خادمین حرم شده است گفتگو و همدلی از میان رفته است. اگر در دفاع مقدس این زبان حاکم بود مخصوصا در اوایل جنگ این نگاه حاکم بود بدنه ی ارتش تقریبا منتفی بود سپاه و بسیجی هم نمی توانست باشد اصلا مردم نمی توانستند باشند. در فضای فعلی هر بار می خواهی در احوال خودت در این حرم حاضر باشی نمی گذارند. اگر این نیست انگاری نیست، پس چیست؟ زمانی که با رزمنده های دفاع مقدس هم صحبت می شوم حتی آنهایی که امروز دین هم ندارند بهترین دوران زندگی شان همان دوران جنگ بود همان زمانی که در مقابل خودشان هیچ سدی احساس نمی کردند در پدیده ای مثل جنگ که یکی از جلوه های نیست انگاری در عالم مدرن است. پدران ما احساس حضور داشتند در اوج نیست انگاری زندگی ساختند. اما من

احساس می‌کنم پس از جنگ میان پریشان‌حوالی و حضور مردم با بقا و امنیت جمهوری اسلامی، بقا و امنیت انتخاب شد. تامین امنیت، سلطه بر مردم را می‌طلبد. نظارت و مدیریت می‌طلبد. به جای انسان خلاق و آزاد، کارمند نیاز دارد. جهاد سازندگی بی‌معنی می‌شود. حضور مردم در اقتصاد بی‌معنی می‌شود. نقش مردم در سیاست کم‌رنگ می‌شود. بقا و امنیت، مردم را به روزمره‌گی می‌اندازد و مجال برای فکر و هنر نمی‌گذارد. حالا ممکن است عده‌ای خرده بگیرند که در سایه این امنیت است که مردم می‌توانند در اقتصاد حضور داشته باشند و کشور پیشرفت می‌کند اما مسئله اینجاست که امنیت در جهان توسعه یافته با حضور مردم محقق شده است. غرض این نیست کشور را در دوگانه‌های مصنوعی مانند یا آزادی یا امنیت بیندازیم اما مسئله اینجاست که به امنیتی دیدن مسائل و امنیتی کردن فضا عادت کرده ایم و از آنجایی که نه فرهنگ سامان‌پذیر و تقدیرگرایانه‌ی ملت شرق آسیا را داریم و نه تجدد در اینجا بنیانی دارد. این میل به سلطه و یک‌دست شدن حاکمیت برای حفظ امنیت باعث امنیت و حل مشکل نمی‌شود. چون یک‌دست شدن در جایی معنی دارد که فکری باشد و تفکر ریشه داشته باشد وگرنه محصول اینگونه سیاست ورزی این می‌شود که نیروهای انقلابی دیروز، غرب‌گرایان و وسط‌بازان امروز می‌شوند و هر چند سال یکبار چنین اتفاقی می‌افتد. جایی که تفکر نباشد خیلی زود تفرق حاکم می‌شود و کشور در یک چرخه‌ی معیوب گرفتار می‌شود و در نهایت رای دادن و رای ندادن هیچ کدام با دیگری فرقی نمی‌کند. این خود بیانی از نیست‌انگاری در جهان توسعه نیافته نیست؟ آیا بدون بازخوانی اینجا و اکنون رسیدن به تاریخ قدسی فردا امکان‌پذیر است؟ آیا با ندیدن و گزارش نکردن وضعیت امروز می‌توان از تنگناها عبور کرد؟ برای امثال من که نه جایی میان نیروهای انقلابی و حزب‌اللهی دارم نه در میان جریان ضد نظام و اصلاح طلب و ... از همه جا و همه کس رانده و تنها مانده‌ام تنها تعلق خاطری نسبت به امام و رهبری و انقلاب و شهدا دارم. آنچه از این منظر می‌بینم این است که اگر محتوا و اسم‌ها را امروز از جمهوری اسلامی بگیریم آنچه می‌ماند با احوال حکومت‌های سکولار چقدر فرق می‌کند؟ شهدا در تنگناها افقی برای فردا در مقابل ما گشوده‌اند اما زمانی که تفکر نباشد حتی شهدا هم مانند سایر امور جهان توسعه نیافته، مصرف می‌شوند و ما خود حجاب خود می‌شویم و در برزخ وحشت روز مرگی‌ها مان گرفتار می‌شویم. خدا به حقیر سراپا تقصیر، چشمی بدهد متصل به سرچشمه تفکر و پایی منفصل از بند تعلق، تا در راه شهدا باشم. از وقت‌گذاری شما سپاس گزارم

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: کاملاً در همه ابعاد با جنابعالی نسبت به آنچه در میدان حاضر است، همراه می‌باشم و شاید به جهت مسئولیت‌های اجرایی که داشته‌ام و به جهت ظلم‌های ناگفتنی که بر بنده رفته است؛ چیزهایی بدانم که انسان را نسبت به همه چیز نه تنها بدبین، بلکه کافر بگرداند. بحث بر سر آن است که در این موقعیت، آیا باید به حضوری و به تاریخی در دل تاریخی که با انقلاب اسلامی

پیش آمده است فکر کرد؟ و یا نه؟ حال در نظر بگیریید این شمائید که همچون علی «علیه السلام» با امری روبرو شده‌اید که با تیزبینی آن حضرت، همه آنچه با اسلام پیش آمد را رفته یافتند و در بین دو گذرگاه باید یکی را انتخاب می‌کردند، یا در جبهه اصحاب رده قرار می‌گرفتند و انکار هرگونه تاریخی می‌شدند که با انقلاب اسلامی پیش آمده است؛ و یا همچون که مولایمان انتخاب کردند در دل همان طوفان، راهی را مدّ نظر قرار دادند که بسی عجیب بود از آن جهت که همه می‌دانستند راه آن حضرت راه سقیفه نیست ولی در آن حضور تاریخی حتی در دل جریان سقیفه می‌توان به آینده دیگری فکر کرد. و این دقیقاً نگاهی است که بنده در رهبر معظم انقلاب سراغ دارم و تأکید ایشان بر حضور در انتخابات و رأی دادن را از جنس حضور در ذات انقلاب می‌دانم. به همان معنایی که به سؤال‌کننده محترم در جواب سؤال شماره ۳۶۷۶۳ عرض شد که اتفاقاً حضور در رأی دادن نوعی از حضور در اگزستانس تاریخی است و در این رابطه نگاه سؤال‌کننده محترمی که سؤال شماره ۳۶۷۵۷ تحت عنوان «جایگاه انتخابات در نظام اسلامی و معنای بشر جدید» فرموده است را بسیار مهم می‌دانم.

موفق باشید